

امرای حضور خصوص بمشوره حافظ خدمت کار خان برای تادیب حامد خان مقرر گشته
در سنه ۱۱۳۷ هجری صوبه داری کجرات به تفری نظام الیهک بامباغ یک
کرد و روپیه نقد بطریق مساعد از خزانه عامره یافته به تسخیر کجرات و تنبیه حامد
خان از حضور ظل سبحانی مامور گشت و مخنی به بشارت عنایت وزارت
نیز مبشر گردید سر بلند خان استعداء استخلاص سید نجم الدین علی خان
بهادر برادر قطب الیهک از حبس نمود و بادشاه هم قبول فرموده روز جمعه
بیست دویم شهر رجب سنه ۱۱۳۷ هجری از حبس برآورد و خلعت عنایت
باشمشیر به نجم الدین علی خان از حضور مرحمت گشت التصد سر بلند خان
و نجم الدین علی خان رخصت یافته هر دو امیر کبیر بر یک فیل سوار شده داخل
خیره شدند و فوجی از سادات و رفقای قدیم نجم الدین علی خان و سرداران
سپاه تخر به کار و رفیق دیرینه دولت خواه سر بلند خان از جاهای متفرق جمع
آمده شکر شایسته فراهم گشته صورت اقتداری بهم رسید مبارز الیهک
سند نیابت به شجاعت خان کجراتی فرستاد حامد خان بر خود پیچیده باتفاق
کتهبانام غنیمی مستعد محاربه گشت شجاعت خان با حامد خان جنگیده نقد هستی
در باخت رستم علی خان برادر شجاعت خان که حاکم بندر سورت بود خبر
قتل برادر شنیده باراده محاربه با حامد خان از بندر سورت برآمد و بر کنار دریای
مهی تلاقی فریقین رو نمود الاخر رستم علی خان هم بقتل رسید و حامد خان مظفر
و منصور گردید بعد استماع این خبر مبارز الیهک که برود راه اکبر آباد مترود و
موقوف و بامید ایفاء وعده وزارت بسری بردی ناب شد و از بادشاه

استمر اج نمود چون کوکب اقبال تور ایان در عروج بود ایفاء وعده مقرون صلاح نگشته
حکم کوچ بطرف کجرات صدور یافت و راجه کرد هر بهادر بتغیری نظام الیهک
صوبه داری مانو ایافته روانه صوبه مذکور گردید و پادشاه از فتنه پردازی نظام الیهک قاطبه
بافترقه تور ایان بد مظنه و آزرده کشته کینه این بهادر دلش جایافت بعض صوبه داری و دیگر
خدمات از اعتماد الدوله قمر الدین خان نیز تغیر کشته بد یکر ان مقرر شد و بران الیهک
رخصت بند و بست صوبه خود یافته بانتظام مهام صوبه خود پرداخت و سر بلند خان
معه نجم الدین علی خان در سال سی و هشتم از ماه و دوازدهم بطرف کجرات
شناخت و با حامد خان که باتفاق کشته حاجی و غیره سردار ان مرهته مستعد
مچار به شد جنگی عظیم در پیوست حامد خان شکست خورد و پیش نظام الیهک
رفت سال دیگر نظام الیهک جماعه مرهته را تحریک و تحریص بجنگ
مر بلند خان نموده و شریک حامد خان ساخته بطرف کجرات فرستاد
بعد رسیدن آنها در حدود کجرات جنگهای صعب با مرهته نادر و داد نجم الدین
علی خان و خانه زاد خان پسر مر بلند خان بجمعیت شصت هزار سوار و پیاده
جمعی کثیر از مرهته را کشته بقیه السیف را منهزم ساخته تا آب نرید انعاقب
شان نموده از حدود کجرات بیرون ساختند چون فوج بسیار همراه
مبارز الیهک بود پنج لکه روپیه ماه بماه بسیل هندوی از حضور پادشاه
بمبارز الیهک می رسید و مقرر بود که تا بند و بست آن صوبه قرار واقعی نه شود
فر مقرر مذکور ماه بماه از حضور باومی رسیده باشد بعد رسیدن خبر این فتح

محضور بصواب دید صمصام الدوله حکم بر طرفی فوج زائد و موقوف شدن اعطاء
پنج لک پیاده و پیمه ماه به ماه بر بلند خان رفت

* بیان انحطاط یافتن درجات روشن الدوله و کوی

و شاه عبدالغفور و سوانخ دیگر که در آن عرصه رود داد *

روشن الدوله بهادر اگر چه صفات حمیده بسیاری داشت اما چون مرتشی
بود پرده از روی کارش بر خاسته به فضیلت انجامید و بادشاه او را معاتب
ساخته حکم به محاسبه گرفتن فرمود و مقدمات حضور در درو پیمه مالو ابیسی بزمه اش
بر آورده به عرض اعلی رسانیدند حسب الحکم بادشاهی مبلغ مذکور از روشن الدوله
طلبی شد و او مجبور مطلق گشته داخل سرکار و الا نموده از نظر افتاد و شاه عبدالغفور معتقد الیه
جماعه تور اینهم که در مزاج بادشاه و غلی کامل بهم رسانیده مختار عزل و نصب انسانی
خالصه شریفه و مرتشی محض بود به همین سبب از رتبه اقتدار بر افتاده و مغضوب
بلو شاه گشته مجبوس و مقید روانه بشکال گردید و ضبطی خانه اش قریب بد و کرد در رو پیمه
نقد سیوای اقمشه داخل خزانه عامه شد و کوی هم که همکار این هر دو مختار در حضور
بود به همین علت شریک حال این ها شده انخراج از محل و ازدواج با اوبار
یافت و زمام اختیار همه کار و انراجات سرکار به صمصام الدوله خان در آن خان
منقوض شد چون صمصام الدوله را اختیار همه کار باقتدار بسیار حاصل شد مبارز الملک
مر بلند خان را که توسط بر روشن الدوله داشت معزول کنانیده را به ابهی سنگه
را تهور را صوبه داری کجراست دانیده تاکید نمود که عجاله خود را بکجراست رسانیده
مر بلند خان را روانه حضور نماید ابهی سنگه به غرور قدامت عمده کی خانان خود

نایب بکیر است فرستاد و سر بلند خان نایب او را گوش مال بواجبی داده
 برگردانید باز نایب دیگر فرستاد ثانی هم مثل اول بی نیل مقصود خائب و خاسر
 برگشت ابهی سنگه پشیمانها کشیده ناچار خود با چهل هزار سوار و سامان
 بسیار بکیر است رفت مبارز الهاک قاصد محاربه با ابهی سنگه گشته
 به مقابله او پرواخت و باو عطف قلت زروا سباب سفر پایدار بهای بهادرانه نمود
 جنگ ابهی سنگه چنان زد که ابهی سنگه پای استقامت خود را در لغزش یافته بضرورت
 اندکی پس ترنشت مبارز الهاک همین قدر را غنیمت شمرده باعث
 عدم اطمینان از حضور و از طرف آصف جاه قاصد مصالحه کردید و آنروز با معدودی
 از چویدار و خدمت کار بملاقات راجه ابهی سنگه رفت ابهی سنگه مستخیر
 گشته و از جمله نغمای غیر مترقبه تصور کرده خوشحال با استقبال شتافته
 مبارز الهاک را با احترام تمام آورده بر سینه نشاند مبارز الهاک احتلاطهای
 امیرانه شروع نموده گفت که ما را با شادوستی تا از قدیم و با مهاراجه اچیت سنگه
 عم شهادتار بدل و برادری مستحق است شما بجای برادر زاده من هشید
 این قدر جنگ بنا بر ناموس مروی بعین آمد عداوتی ندارم غرض کار بادشاهی
 است من هم برای همین کار وارد این دیار بودم اکنون شمارا مبارک است
 و ما از شما عانت اسباب سفر و قدری زربرای زاده راه می خواهم ابهی سنگه
 امثال امرش سعادت شمرده مهیا کرده داد مبارز الهاک بعد نشید و
 تجدید دوستی های سابقه از سر نو دستار بدل کرده دستار او را که مرصع گران بها
 بود از سرش برداشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود را بر سر او نهاد و باهدیکه

تهییت و معائنۀ اخوت به عمل آمده خوشنود بر ناسته به معسکر خود رسیده عازم
 شاه جهان آباد گردید مصمم الدوله باستماع این خبر که مبارز الملک با ابهی سنگه
 خلاف مرضی او دبی فرمانی حضور نمود آزرده خاطر گشته بادشاه را تحریک نمود
 که سر بلند خان را معاتب ساخته کز دران تعیین باید فرمود تا هر جا که او را بیایند همان جا
 او را متوقف سازند بعد از آنکه عفو جراثمش از حضور شود به مسکن خود خواهند رسید
 چنانچه دو صد کز دران تعیین شده صد کز دران به طرف راه اجیر و صد دیگر بران اکبر آباد
 رسیده انتظار مبارز الملک می کشیدند چون او با کبر آباد رسید بموجب حکم حضور
 توقیفش نموده نگذاشتند که کامی بیشتر کند مبارز الملک به ضرورت
 در اکبر آباد منتظر فرمان حضور و متر صد عفو قصور مقامات نمود سپاهان همراهش
 بنا بر تقاضای تنخواه شورش دستاخی نامی نمودند بران الملک سعادت خان
 که به تقریب صوبه داری در اکبر آباد بود پیشتر مدتی در سلک ملازمان
 مبارز الملک نوکر بود التماس کرد که اگر تنخواه ملازمان به عهده این دو تنخواه
 قدیم گذاشته شود در تمشیت این خدمت سعادت اندوزم این سخن بردوش
 هست آن عالی هست کرانی کرده ابا نمود و از خزانه که در حرم سرانحنی میداشت
 اشرفی ببرد آورده تنخواه داده قصه را کوتاه ساخت

* بیان برانیکنخن آصف جاہ رؤساء مرہنہ بر شورش و تسخیر ممالک ہندوستان *

آصف جاہ نظام الملک اوضاع حضور و شعور امرایان از خرد دور در قدر دانی
 مبارز الملک مشاهده نموده باجی را دراکہ سپہ سالار راجہ ساہو رئیس
 معظم جماعہ مرہنہ از اولاد سنبہاد سوای شہور بود براننزاع صوبہ مالوا

از راجه کردهر بهادر و استخااص کجرات از دست راجه ابهی سنگه رانهور
وتاراج و تاخت آندیار بر انیکخت باجی رادو غیره سردار ان مرته بالشکر کران
بر سر راجه کردهر بهادر و کماشته کان راجه ابهی سنگه رفته جنکهها در هر دو صوبه و
تاخت وتاراج در ان حدود شروع نمودند راجه کردهر بهادر قاصد محاربه کشته باعث
قات سپاه و کمی مقدر خود هر چند عرایض استمداد بیادشاه و امیر الامرا
نکاشت اما سودی نکرد تا آنکه او در همین سینه و آویز بر دو یا بهادر از اقوام کردهر
بهادر بجای او نشسته دست از محاربه برنداشته استغانت و استمداد
از حضور نمود اما فائده نکرد آخر ادهم در جنگ کشته شد در سنه ۱۱۴۳ یکزار
ویکصد و چهل و سه محمد خان بهادر غضنر جنک بنکش صوبه ار مالوا شده
باوجین رسید اما نقش کاکوشش از ترکناز مرته درست نشست دور
سنه ۱۱۴۵ جهل و پنجم از مائه دو ازددهم صوبه مذکور بنغیری بنکش بر اجه سنگه
عوانی صاحب رصد مقرر گشت و در سال جهل و هشتم از مائه دو ازددهم
صوبه مذکور بسی امیر الامرا مصمام الدوله بیاجی رادو مقرر و ملک کجرات
هم از سببی ابهی سنگه مسخر آنها شد چون افواج مرته بر صوبه کجرات و مالوا
تسلط یافت و از حضور تدارکی بعلم نیامد بسی خرابی بهادر ان دیار و کمال ضعف
در سلطنت راه یافته دیگر سردار ان مرته راهم هوس ملک ستانی در خاطر
با گرفت و آهسته آهسته قدم پیشتر گذاشته محاللات قرب جوار صوبه
اله آباد و غیره را متصرف شدند تا آنکه محمد خان بنکش صوبه ار اله آباد به تنخیر ملک
بوندیله قاصد کشته اکثر جای آنها را مسخر ساخت راجه های بوندیله افواج مرته

های ناکپور گان و سرداران باجی را در ابوعده رسانیدن مبلغی و دادن بعضی از
 ملکی بدخود آدرده بغتة در غنات بر مر محمد خان بنکش رسیدند بنکش مضطرب
 گشته بدافعه او سوار شد اما از عهده بر نیامده متفحص مامنی گشته بعد از دو سه روز
 بقلاع موسوم به جیت که همه معه فوج متحصن و محصور شد و بسبب کثرت فوج غنیم
 و امتداد محاصره آذوقه رو بکمی نهاده نایاب گردید و امتیاز حلال و حرام در اکل و شرب
 باقی نمانده کار بجای رسید که ناخوردنیها خورده می شد و راه ییرون شدن میسر نمی آمد
 زن و فرزند ان غضنفر جنک که در فرخ آباد بودند از بادشاه و امرای حضور استعانت
 و استمداد می نمودند کسی نمی شنید آخر قایم جنک پسر اور جوع به اقوام
 خود آدرده و زرش معجز نزد افغانه فرستاده استمداد و استخلاص بنکش از ان
 گرفتاری نمود افغانه بلحاظ همقومی فراهم آمده بسر کردی قایم جنک به سر وقت
 غضنفر جنک رسیده از ان قلعه بر آدرده به اله آباد رسانیدند الحق این پسر
 فرخنده اختر برای پدر کاری عظیمی کرد که بنکش از ان گرفتاری نجات یافت
 اما امرای حضور و مغلوب گشتن از مرهته و بوند یله بر بنکش ثابت نموده
 مورد عتاب و از صوبداری اله آباد معزول ساختند و مبارز الیهک را عفو
 تقصیرات فرموده صوبداری اله آباد دادند چون فتنه های مرهته باعث ضعف
 ارکان سلطنت و بهانه تحریک آصف جاه پو مافیو ماشیوع یافته بر در ایام مرهته تا
 بگو ایبار که حصار مشهوره هند و قریب جوار اکبر آباد است متصرف گشته دم
 از نخوت و اقتدار زده است بتاعت و تاراج جاگیر است امیر الامرا و محالات
 خالصه شریفه گذاشتند و صدمات غارت گری آن فرقه ضاله از حد و کوا ایبار

هم تعدي نموده به محاللات متعلقه اکر آباد و اجير سر ايت نمود امير الامرا مصمصام الدوله
 لا علاج شده برادر خود مظفر خان مير آتش را بر ابي تنبيه و تادييب مرهته از حضور
 خلعت و رخصت دنايد سپه سالار مذکور با سامان موفور و لشکر ميسور بگرو فر
 بيار بعزم رزم مرهته رود براه نهاد مرهته که ضابطه جنگ او به طور قر اولي و
 چپاولي است در راه جائني با دهر نخورد و مظفر خان تا بسرونج رفته سکونت
 ورزید مرهته او را چند ماه در ان جا محصور و ابواب وصول اجناس غله مسدود
 نمود مظفر خان انتظار حکم بادشاه و برادر خود مي کشيد تا آنکه حکم معاودت
 صدور يافت مظفر خان شکر خدا بجا آورده فوراً روانه حضور شد و روز سه شنبه
 بنتم محرم سنه ۱۱۴۷ هجری شرف کورنش بادشاه در يافته بيطاي
 لکن جوهر سرفراز گشت و همد رين سال روز یک شنبه بست و چهارم
 جمادى الثاني امير الامرا مصمصام الدوله و اعتماد الدوله قمر الدين خان چين بهادر به تنبيه
 مرهته رخصت يافته هر دو بهادر مثل مظفر خان تلاشها نموده معاودت کردند
 و غنيم ليم روز شنبه شانزدهم شوال سنه مذکوره قصبه سا بهر را که قريب
 به صد کرده از شاه جهان آباد است تاخت کرده فوجدار آنجا معروف به فخره
 را غارت نموده بارخت و لبا سبکه در برداشت مرداد و قاضي قصبه مذکوره
 به حميت جاهليت کار فرما گشته عيال خود را کشته باصطلاح اهل هند جوهر نموده تا
 جاينکه دستش مي رسيد با مرهته جنگيده آخر الامر مجروح گشته بر در سراي خود افتاد
 * بيان تعيين شدن امير الامرا مصمصام الدوله خان در ان خان
 دوزيزالهما لک اعطاء الدوله قمر الدين خان به تنبيه مرهته و پايان حال ابن مهم *

اگر چه محمد شاه یاد کار خان کشمیری را که مرد عرب زبان هو شیار از رفقایی معتد امیر الامر بود برای تالیف قلوب مرته و ترغیب باطاعت حضور بواسطت و میانجی گری راه مسکنه سوائی فرستاده و صوبه اری کجرات و مالوه هم برته داده بودند اما در جماعه ضاله مرته مواعظ و لپندیر حضور اثری نکرد و عطای هر دو صوبه تسکین التهاب نوار عرض و فتنه آنها نه نمود بلکه بیشتر از پیشتر مغرور گشته مصدر شوخی نامی شدند بنا بر آن روز یکشنبه هفتم ذی قعدة سنه ۱۱۴۹ هجری امیر الامر اصمصام الدوله خان دوران بهادر منصور جنگ و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان چین بهادر به عنایت یکیک بالابند سرفراز و بتادیب آنها مجاز شده هر دو امیر کبیر مع آلات حرب بجاه و ثروت و شان و شوکت روانه شدند امیر الامر انسی کرده از شاه جهان آباد قاصد جنگ با آن کفره الفجره بود و اوقات اکثر همایشانش بین الخوف و الرجاء ایستاد فیهما دلایحیی می گذشت و وزیر الممالک بطرف راه اجمیر انتظار ورود غنیم مطرود می کشید و محمد خان بنکش هم از فرخ آباد آمده حسب الحکم بادشاهی را در راه مرته بود اما ازین امر ای ثلثه کسی را اجراءت نبود که خود بزرگ غنیم تاخته نامی بر آورد و نظلم الممالک آصف جاه چون از مصمصام الدوله و بادشاه از رده شده بد کهن رفته بود التفاتی با صلاح این مفاسد نمی کرد بلکه مجوز کسر شان ارکان سلطنت می بود و بادشاه بسبب سوءظن نسبت باصف جاه و باعث مخالفت امیر الامرادرین خصوص رجوع باصف جاه نمی آورد بلکه قاطبه با جماعه امرای تور اینه بد گمان بوده احدیر ابا عانت نمی خواست

ازین طعنات روز و شب در تذنبی گذشت و امرای حضور بعضی مصدر
 امری نمی توانستند شد و بعضی لیاقت نمی داشتند و بعضی مثل عمده الهلک
 بلحاظ ناخوشی امیرالامرا مجال التماس سخنی خلاف مرضی او نداشتند و اکثر
 عمده الهلک با مبارز الهلک سر بلند خان که جرات و جلالت میداشت
 چیزی گفتگوی کرد اما باد شاه بنحاشاء امیرالامرا سخنی احدی بخلاف مرضی او
 نمی شنید در راه اشاره داشتند و با باد شاه و مصمصام الدوله برسل در سائل مفتوح
 و هر یک از امرا آرزو مند مصالح بودند و امیرالامرا استیصال مرهته از طاقت
 خود بیرون دیده بنای اختیار یکی از دو شق صلح و جنگ بر تامل عمیق گذاشته
 انفصال معامله را ناسام داشته معادوت بد از اختلاف شاه جهان آباد
 اصلح امور میدانست درین ضمن از اتفاقات غیبی و تاییدات ایزدی خبر
 تنبیه که جماعه مرهته را برهان الهلک سعادت خان بهادر چنانچه باید نمود رسید
 و فی الجمله خاطر امراء مقتدر بطمانت آر میید *

* بیان جنگ برهان الهلک با جماعه غنیم و هزیمت آنها بکمال خوف
 و بیم در هم زنی امیرالامرا مصمصام الدوله بمقتضای اعوجاج طبع غیر مستقیم *
 برهان الهلک سعادت خان بهادر جنگ با آنکه فقط صوبدار اوده
 و داروغه خواصان بادشاهی بود و نسبت بامرای ثلثه مذکور در فوج و مقتدر
 نازلترین مدارج داشت اما نهایت شجاع غیور مردانه ذی شعور جویای
 نام و تنک داد لوالعزم با فرهنک بود از مشاهده مدانهاست مذموم امرا
 و سرکشی مرهته نهایت دل تنک شده با وجود آنکه حدود صوبه اش طرف

شمال کنگاد سردگاری با جنوب میان نداشت به محض غیرت فطری عزم رزم مرهت
 عزم نموده افواج و اسباب حرب از سر نو آراسته معاً داماد خود ابوالمنصور خان
 بهادر مغدر جنگ از دارالہلک خویش نہضت نموده عبور کنگا فرمود و بروز
 دوشنبه بیست دویم ذی قعدہ سنہ ۱۱۴۹ یک ہزار و یکصد و چهل و نہ دفعہ چون
 بلا ناگہان بر سر راولپہار کہ سردار عمدہ باجی راد بود دست تطاول در ملک
 بادشاہی دراز کردہ اکثر محاللات را سوختہ غارت نمودہ خاک برابراختہ
 بود تاختہ اکثری را قتل و صدمہ سردار عمدہ را اسیر نمودہ تا چہار کردہ از تعاقب
 آنہا عساکر باز نگرفت و در راہ از کشتہ پستہ برافراشت راولپہار زخم منکر
 برداشتہ فرار را غنیمت شمردہ بچو دویچو اس راہ فرار پیش گرفت
 فراریان راہ معبر پایاب جمنا بحالت بیچو اصی فراموش کردہ از گذر دیگر بہ ریازند
 و باعث پایاب نبودن آن معبر بسیاری بگرداب فنا افتادہ نابود شدند
 در راولپہار معہ قبلی از ہراہیان نیم جان بدر رفتہ شاید نزد باجی راد کہ در قصبہ
 کوتلہ متصل بکوالیار رفت ادبار داشت بحالت تباہ رسید بران الہلک
 در تعاقب اوایلغار باین ارادہ می رفت کہ ہر جا از باجی راد تلاقی شود بمقابلہ
 و مقاتلہ او پرداختہ آب از جوی رفتہ ہندوستانیان باز آرد چون اثری از ان
 ملاعین باین طرف دریای چنبل پیدا نبود مراجعت بہ لشکر خود نمودہ روز
 صیوم در لشکر منادی داد کہ سواران اذوقہ چار روزہ با خود گرفتہ مسلح ہراہ شوند
 و خود بادولت نیز ماکول و مشروب ضروری ہراہ گرفتہ ارادہ کرد کہ خود را

با فوج دریاموج و توپ خانه جهان آشوب بد ریای چنبل زده بر سر آن
ملاعین رسانده دست برد مردانه نماید

* بیان احوال بتعویق افتادن تنبیه غنیم از دست

برهان الهلک بهادر بممانعت صمصام الدوله و تاختن

غنیم در نواح شاهجهان آباد و مضطرب شدن امر او تفرصت صالحه *

امیر الامرا صمصام الدوله خبر جرأت و جلالت برهان الهلک و مغلوبی غنیم
شنیده بسیار منفعل گردیده خواست که بهراهی او نامی برای خود پیدا کند و
اگر نتواند او را هم مثل خود بد نام سازد لهذا خطوط متواتر معرفت شتر سواران
بدین مضمون به برهان الهلک نکاشت که من هم عنقریب می رسم تا آمدن
من متوقف شده ز بهار تعجیل نکنند ما دشما با تفاق یکدیگر به تنبیه غنیم خواهیم
پرداخت برهان الهلک را بسبب درود قائم امیر الامرا عین وقت سواری
تذیبی روداد بعد دو سه روز امیر الامرا هم در رسید بعد ملاقات برهان الهلک
با صمصام الدوله و بعمل آمدن ضیافت با از طرفین غنیم را که فرصت شش و
هفت روز میسر آمد و اضطراب تعاقب برهان الهلک از دشمن بدر
رفت شاه جهان آباد را خالی از فوج تصور نموده همان طرف تاخته روز
سه شنبه هشتم ذیحجه سینه مذکوره با جی را در سپه سالار در طفلق آباد رسید
مردم شاه جهان آباد از سلم و هندو در آنکه برای پرستش کالکا و تماشای آن
اجتماع مجتمع بودند غارت نموده شب نزدیک حزار خواجه قطب الدین مانده
صبح روز چهارشنبه یوم العرفه مینا بازار را غارت کرده قصبه باله را تاراج

ساخت مردم شهر را به سزوح این غارتگری ملعونان و مشاهده حال مجروحان
 هول عظیم و نهایت خوف و بیم ستوی کردید بادشاه امراد حاضرین را
 که قلیل البجاعت بودند حکم بیرون سستافتن برای مدافعت هنگامه صادر فرمودند
 امیرخان دراجه نجف مل و میر حسن خان کاکاتاش و منورخان برادر
 روشن الدوله و عبدالعجودخان نزدیک سرای قاضی و نال کتوره صفوف
 آراسته محاذی غنیم استادند از انجمله میر حسن خان باوصف ممانعت
 عهد الملک اندک سافتی پیش رفتند که مرهمه با از چاروا ااطه نموده
 سید بیچاره را بضر ب سیف و سنان در میان گرفتند شخصی از
 همراهیان سید مدوح مجروح از میدان برشته با میرخان رسیده زبان طعن
 و تشنیع کشاده آواز داد که استاده چه تماشای کنید سید امام گشته می شود
 امیرخان شیوه خوش طبعی و بذله گوئی در انوقت هم از دست نداده در
 جواب گفت که ما را دوا زده امام کافی اند امام سیزدهم اگر گشته شود
 مانعی ندارد الاخر میر حسن خان خود با بعضی باقیماندگان مجروح از میدان برگشته
 جان سلامت آورد و اکثر از همراهیانش مقتول شدند و بقیه السیفش
 عربان بی اسپ و یراق بخانه خود را رسیدند و امیرخان و غیره امراتاشام
 بجای خود استاده مانده شب نخیمه را در آمدند و اعتماد الدوله قمرالدین خان
 زودتر رسیده آخر روز چهارشنبه نهم ذیحجه با مرهمه اندک جنگی نمود و مرهمه
 عقب تر رفته نشست و برهان الملک از اکبر آباد روز سه شنبه هشتم
 ذیحجه بایلغار کوچیده روز چهارشنبه متصل دارالنخاست رسیده وقفه نموده

روز دویم از ناخشن مرهته که عبیداضحی بود در جوار در اختلاف نازل گردید
صمصام الدوله نیز همراهی او نموده متعاقب در رسید روز سیوم بنکش
هم باین عساکر ملحق شد چون غنیمت ضرب دست بران الهلک دیده و آب
شمشیرش چشیده بود اتفاقاً او باین همه عساکر ننیده تاب مقاومت در خود
ندیده بطرف قصبه ریواتی رفته قصبه سطره را غارت کرده از پنج وین
برافکند و از همان راه به کجرات و مالوه رفت چون سوای بران الهلک
دیگر پرا هوس تعاقب و تنبیه آن جماعه ضاله در سر نبود هر یکی بگری متمسک
گشته از جای خود نه جنید ناگزیر بادشاه به صواب دید وزیر و امیر الامر ابدان
چو تنه اطفای نایره فساد اصلاح امور سر دهند دینز بادشاه نظام الهلک را بانی این
مفاسد دانسته و از عهد آن برآمدن متعذر دیده دلجوئی او ضرور دانست
و در سنه خمسین و مائه بعد الالف بار سال شقه های اشفاق و عطای خطاب
آصف جاهی و منصب و کالت مطلق و اضافه منصب هشت هزار ری دلداریها
نموده طلب حضور فرمود او پس خود نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت
صوبه های دکن گذاشته روانه حضور شد و قبل از ورود آصف جاه از دکن
صمصام الدوله امیر الامر اجدی نموده معامله مصالحه را با مرهته طی نموده تاپای او
درین کار در میان نه آید شروط مصالحه اینکه مرهته تابع حکم بادشاه و فرمان بردار
امرای حضور بوده تبعیت او امر نظام الهلک نه نماید مرهته سستی و بی شعوری
امراد ارکان سلطنت بر آئی العین دیده کار خود را نو عینکه خواستند خاطر خواه خود
از طرفین محکم ساخته نویسانیده گرفتند بعد چندی نظام الهلک بشاه جهان آباد

رسیده روز دوشنبه شانزدهم ربیع الاولی سنه ۱۱۰۰ هجری سعادت
 ملازمت بادشاه در یافت و روز پنجشنبه نوزدهم شهر مذکور خلعت
 صوبه داری اکبر آباد و مالوه بتغیری حسنکه و باجی راد بغازی الدین خان پسر
 نظام الملک مرحمت شد و نظام الملک حسب الحکم بادشاه اراده تنبیه
 باجی راد مصمم نموده باکبر آباد آمد و محی الدین قلی خان را که از بنابر سعد الله خان
 وزیر و از جمله اقربای آصف جاه بود نایب صوبه اکبر آباد نموده خود عازم مالوا
 شد و بعد طی منازل به بوپال که از توابع مالوا است رسیده باجی راد هم بافوج
 سنکین از دکن با استقبال آمده در ماه رمضان سال مذکور بسواد بوپال
 مقابل کشت دنوار جدال و قتال از طرفین اشتغال گرفت درین ضمن
 خبر قرب وصول نادر شاه قهرمان ایران بآصف جاه رسید آصف جاه
 مصالحه را بر مجادله ترجیح داده عجله بشاه جهان آباد معاودت نمود

* بیان آمدن نادر شاه از راه کابل

به شاه جهان آباد از غفلت ارکان سلطنت *

ناصر خان صوبه دار کابل مرد صالح غافل اکثر کارش با شکاری بود هرگاه از شکار
 مراجعت می کرد بعبادت و تلاوت اشتغال می نمود و تنخواه نقدی صوبه
 کابل که از حضور می رفت صمام الدوله امیر الامرا در سال مبلغ مذکور بیوجه
 دانسته موقوف کرد خبر داری راه دوره های آن حدود صوبه دار غافل می کرد
 نه امیر الامرا را پیدای آن جا بود ازین سبب مستحفظان در راه نماندند و بنابر
 اشتباه سستی سلطنت اندیشه باز پرس از دل نوکران و عماله سرکار

برخاسته کسی را از کسی خوفی و هراسی و غرضی و التماسی ننماید بود اندین
جست هر که هر جا هر چه می خواست می کرد و از راه هر کسی می خواست می آمد
و می رفت نه به بادشاه و امر اخبار می رسید و نه کسی از نزدیکان خبر آنجا
استفسار می فرمود و از عجائب آنکه سلاطین سلسله علیه صفویه را با سلاطین
هند مطلقاً رجوعی و غرضی در هیچ باب گاهی نبود بلکه نسبت به بابر بادشاه
و همایون بادشاه امداد و اعانتی که از طرف شاه اسمعیل صفوی و شاه طهماسب
بعمل آمده بود بر همکنان ظاهر و هویدا است با وجود فقدان جمیع اغراض سلاطین
صفویه از راه فتوت و مردت راه ارسال سفراء و مراسلات تهیست
و تعزیت سلوک داشته اعیان مراسم اتحادی نمودند و ازینطرف
بابر حرمان از اوصاف آدمیت و وقار اسم مذکور گاهی بوقوع نیامده با وجود
شیوع یافتن حوادث و فتن در ممالک ایران و تسلط شدن شاه طهماسب
ثانی بر تخت ایران سلطنت موردی بعد تنبیه و استیصال منهدان محمدشاه را
هرگز رسم پرسش و تهیست بخاطر نگذشت شاه طهماسب و شاهزاده
عباس میرزا بعد از جلوس بر تخت سلطنت برای اخراج افغانه که از ایران
فرار شده در ممالک هند آمده بودند به محمدشاه نامهمانوشته شد لیکن جوابی باصواب
ازین طرف نرفته تا آنکه نادرشاه بعد تسلط بر ممالک ایران یکی از قزلباش
معتبر را مع نام بذر یعه بران الهلک که اعظم امرای هند بود فرستاد هر چند که
سینر بعد رسانیدن نامه درخواست رخصت نمود نه جواب نامه باو مرحمت
شد و نه او رخصت یافت حتی که نادرشاه بقندهار رسیده قلعه قندهار را

گرفت و محمد خان ترکمان که از امرای صفویه بود باز بسفارت فرستاد و سخنان گذشته را اعاده نمود تا هم صدائی برخواست نادر شاه بعد قتل و اسیر قوم افغان و تسخیر نمودن قلعه حسین افغان را که با شاه شده ضبط قلعه قندهار و تاضت صوبه ماتمان و حدودش نموده مصدر شورش و هنگامه بود قید کرده بماند در آن فرستاد در همان زمان افغانان از دست نادر شاه بجای هندوستان فرار نموده در سرکار است ملازم شدند علی محمد خان نامی معروف برویه که پسر خوانده افغانی و در نسب از قوم امیر بود در جنگ عظیم امیر خان با سید سیف الدین علی خان رفاقت و اعانت عظیم امیر خان نموده مورد التفات اعتماد الدوله وزیر گردیده بوجه وزیر بعضی از محالات جاگیر است و خالصه را بطور ملکیت قابض دسترنف گشت چون که مردم صاحب جرأت و باشعور بود همگی افغانان در رویه گریخته های قندهار و اطرافش را با خود در بیق ساخته بنام رویه اشتهار و از اجتماع آنها اقتدار یافت و ملک بسیار مثل انوله و سنهیل مراد آباد و بریلی و بدادون و غیره را بتصرف در آورد الغرض نادر شاه بتخریب قلعه قندهار فرمان داده مردم بازار و سکنه آنرا در نادر آباد که در آن ایام آباد کرده بود سکونت کنانید و بکابل آمده قلعه دار کابل را بیغام داد که مارا بملک محمد شاه کاری نیست اما این حدود چون معدن افغان است و معدودی گریختگان نیز بایشان پیوسته اند غرض استیصال این قوم است هر کسی بخود راه نداده در مراسم مهمان داری کوشد لشکر نادر شاهي هر کجا افغان را می یافتند بقتل می آورند و نادر شاه از توقیف ایلیچی خود

بغایت آورده شده چند کس از معتبران کابل را پیغام زبانی داده بشا جهان آباد روانه ساخت فرستاده؛ در دارالخلافت آمده همه حالات و پیغام را بحضور بادشاه و وزیر و امیرالامرا عرض و ابلاغ نمودند کسی ملتفت نشده بلکه برگفته شان استهزا و تمسخر می نمودند چنانکه عقل و دانش ارکان دولت و اعیان سلطنت چنین باشد سرانجام مهم سلطنت آن جا را تماشا باید کرد که در چه مرتبه تواند بود فاعبر و ایادی الالبصار تا هفت ماه نادر شاه در کابل توقف نمود باستماع خبر کشته شدن ده کس از لشکریان خود در جلال آباد که به سفارت روانه شاه جهان آباد نموده بود در جلال آباد حرکت نموده اهل شهر را قتل و غارت کرد و از آنجا به پیشاور آمد

از اوصاف بنگین ناصرخان حاکم صوبه کابل بانادر شاه
و مقابله نمودن زکریا خان حاکم لاهور اولاد اطاعت کردن
ثانیا و بر آمدن محمد شاه از شاه جهان آباد معه امرا تا کرنا * *

ناصرخان حاکم صوبه کابل با فوجی که داشت بر سر راه تاخته و افاغنه بسیار آخود و رانیز فراهم آورده گریه های صعب و دادیهایی تنگ مثل دره خیر و غیره را با اعتقاد خود محکم و مسدود ساخته مستعد محاربه بانادر شاه نشسته بود نادر شاه بوی پیغام کرد که فلان روز خواهم رسید بهتر آنکه از سر راه برخیزی ناصرخان نشود نادر شاه بروز موعود رسید و عندالمقابله خلقی انبوه از افاغنه و فوج ناصرخان بوادیهلاک شتافتند و خان مذکور را زنده و مجروح گرفتار کرده پیش نادر شاه آوردند بعد چند روز اعزاز و خلعت یافت و نادر شاه

بیله پیتاور نزول نموده از آب آتک بکشتی عبور نموده در ملک
 پنجاب بکناره لاهور رسید زکریا خان حاکم لاهور با جمیعت خود بر لب آب
 راوی بار اوه جنگ بانادر شاه صف آرا گشت فوج نادری از آب دریا
 راوی پایاب عبور نموده قتل شهر نزول کرد اکثر از همراهمان حاکم لاهور
 رو بفرار نهادند و خودش در قلعه حصن شده عریضه اعتذار نزد نادر شاه فرستاده التماس
 امان نمود و بحضور نادر شاه آمده عت و خلعت یافت نادر شاه جمعی را در
 قلعه لاهور گذاشته خود به طرف شاه جهان آباد در حرکت آمد و محمد شاه
 با جمیع امراد لشکر چند گاه بود که از شهر آره بتانی تمام می آمد و قریب بدو
 چهار منزل راه طی نموده در موضع کرنال چهار تن بی از شاه جهان آباد بر لب
 نهر نزول نموده توپ خانه کرد لشکر چیده توپها را اندیکر زنجیر بند نموده محصور
 بود و نادر شاه دو سه نوبت از لاهور نیز تار سیدن به هند و ستار
 ان ساخته محمد خان ایلیچی خود به محمد شاه نمود اما ایلیچی مذکور را همراه
 کت نمی نمودند در انوقت معلوم نمی شد که غرض از نگاهداشتن او چیست
 و مصصام الدوله را به سکنه سوائی و غیره را به نایب را چوتان را که نهایت اعتماد
 بر شجاعت و رفاقت آنها داشت هر چند درین جنگ باعانت خود طلبید
 عذر پیش آورده بوعده امروز فردا گذر اینده احدی از جای خود نمی جنبید مگر امرار
 چشم امید وصول بران الهاک بلشکر فرس راه انتظار بود و نادر شاه مع
 فوج خود هر چند نهایت قریب رسیده اما در لشکر باد شاه هند و ستان
 احدی را از خواص و عوام خبر وصول موکب او که بکجا رسیده معلوم نبود

اینکه چند کس از فوج محمد شاه از دست قزلباشان که برای گاه و غیره برآمده بودند مجروح
و کشته شده و دفعه غلغله آمد آمد نادر شاه اشتهار یافت و تهنیه عظیم پدید گشت
* ذکر جنگیدن برهان الهلک سعادت خان و امیر الامرا
خان دوران خان بانادر شاه و کشته شدن امیر الامرا و بعد تقرر
مصالحه ملاقات شدن با محمد شاه و نادر شاه و آمدن نادر شاه
به شاهجهان آباد و باز رفتن نادر شاه بولایت خود و سواختیکه رود داد

مقارن اینحال برهان الهلک نیز رسیده حضور محمد شاه حاضر گردید برهان الهلک
انتظار رسیدن خیمه و شکا بود که درین عمره خبر رسید که بعضی افواج نادر شاه
بر شاه اوداخانه قتل و غارتش کردند برهان الهلک باستماع این خبر مضطرب گشته
بمصمم الدوله امیر الامرا پیغام فرستاد که من برای حمایت فوج و اسباب
و میردم آمه جاه بحضور محمد شاه عرض کرد که امروز روز باقی نمانده است
برهان الهلک را امتناع رود که امروز جنگ کنند مصمم الدوله گفت که
برهان الهلک زودتر رفته چه عجب که باد شمس در آویخته باشد چنین قدوی
جاری فشان را اعانت نه نمودن بعید از مردت و خلاف قانون دولت
است دیگران هر چه خواسته باشند بکنند من خود بگویم برهان الهلک
میردم این بگفت و بر فیل سوار شده مع همراهمان و فوج قلیل و توپ خانه
موجود روانه پیشتر گردید یک پاس روز باقی مانده بود که نزدیک برهان الهلک
رسیده در پهلوی هم به مقاصد نیم کرده اسناد نادر شاه لشکر بدو قسمت
نموده بعضی در مضر بخیام خود گذاشت و با فوجی بر سر ایشان راند و قشون

عواری خود حصه نموده یکی را همراه خود گرفت و در حصه را بجنک دو امیر
 کبیر مذکور مامور فرمود و بهادران قزلباش بر سر مصمصام الدوله و امیر الامر اتامته شروع
 بتاختن و زدن و انداختن نمودند و در دو ساعت جمیع لشکر امیر الامر ادبریان الملک
 بهم برآمده اند و همراهیان امیر الامر اکثر کسان که نام آور بودند مثل مظفرخان و برادر و پسرگان
 مصمصام الدوله و علی حامد خان و یادگار خان و مرزا عاقل یک کپل پوش و میرکلو خلف میر
 مشرف و رتن چند خلف رای خوشحال چند پیشکار میر بخشش و غیرهم از جان
 گشته شدند و امیر الامر امجد روح و بی پوش با معدودی از رفقا که بقیه السیف
 بودند از میدان برگشته سرشام به لشکر رسید و از خوبی نظم و نسق که امرا
 و سلاطین هند دارند قبل از رسیدن امیر الامر به لشکر خیمه و اسباب
 و خزانه او لشکریان غارت کردند اثری از اردوی مصمصام الدوله برجا نماند
 بعد رسیدنش سرسایه میسر نبود که لاشش نیم جانش را فرود آرند آخر از جانی
 نچو به میسر آورده برپا نموده امیر الامر ادرانجا گذاشتند روز دیگر که نوزدهم
 شهر ذیقعده سنه ۱۱۱۱ هجری بود امیر الامر ابدار البقار حاکم نمود و بریان الملک
 که در میدان با همراهیان بقیه السیف متخیر بود لشکر قزلباش از چارسو
 هجوم آورده یکی از آنها که جوان نوحاسته از اترک نیشاپور هموطن
 بریان الملک بود جرأت نموده بی باکانه بروی فیلس آمد بریان الملک
 که بی رمی انداخت جوان مذکور بانگ بروی زده گفت که محمد امین
 دیوانه شده با که می جنگی و بکدام فوج اعتماد داری این بگفت و نیزه را
 بر زمین زده اسپ خود را پیروزه بست و از خانه زمین بسته برسمان

هودج قبیل گرفته بر عماري سوار ي بران الہلک آمد بران الہلک کہ از
 خباطہ ایران واقف بود موافق اداب آنجا اطاعت نموده ہمراہ لشکر
 قزلباش بحضور نادرشاہ رسید نادرشاہ عنو تقصیر است او فرمودہ مورد
 الطاف و عنایات ساخت و چون شام شدہ بود از میدان برگشتہ
 بہ لشکرگاہ خود رفت بران الہلک خبر کشتہ شدن امیرالامرا شنیدہ متوقع
 امیرالامرائی کہ ہمیشہ آرزوي آن داشت کردیدہ سخنان مصالحت آمیز
 مناسب وقت بانادرشاہ گفت و بگرفتن مبالغہ و کردار ردیہ خوشنود
 و راضی بمصالحت و معاودت نمود ورقعہ متضمن این بشارت بیادشاہ
 و آصف جاہ نگاشتہ ابلاغ داشت چون این رقعہ رسید بادشاہ و آصفجاہ
 کہ از ہم نادرشاہ نہایت مضطرب و بیقرار بودند ازین مرثدہ نہایت شاد کشتہ
 بزودي آصف جاہ بحضور نادرشاہ رخصت یافت و بعد حصول ملازمت
 بوساطت بران الہلک وعدہ ایصال زر معہود نمودہ خوشنود برگشت
 و بخدمت محمدشاہ رسیدہ کاردانی و دولتخواہی خود ظاہر نمود و بمقتضای حرص
 وافر خوان منصب امیرالامرائی و امیدوار خلعت کشت بادشاہ درین
 وقت استرضای آصف جاہ ضرور و لازم انگاشتہ اورا بطای منصب امیرالامرائی
 و خلعت سرفراز کرد ایند و محمدشاہ خود ہم حسب الطلب نادرشاہ بمصالح
 و صواب دید آصف جاہ بہ لشکر نادرشاہ برای ملاقات رفت ہر گاہ
 قریب لشکر ایران رسید نادرشاہ پسر خود نصرانہ مرزارا باستقبال
 فرستاد شاہزادہ چون نزدیک رسید محمدشاہ تخت روان سوار ي

بمرزین گذاشته بانصرانه مرزا ملاقات و معانقه نمود و شاهزاده سلوک
 فرزندان سلوک داشته بمراه خود تا بنادر شاه برد نادر شاه تائب فرس
 استقبال نموده معانقه فرموده برسند خود یک جانانید و سلوک ملوگان
 با کمال احترام مرعی داشت و به نهایت خوشنودی مرخص ساخت
 برهان الهیک که خبر خلع شدن آصف جاه و یافتن منصب امیر الامرائی
 شنید سپندوار بر آتش قهر غاطیده بیقرار گردید و بنادر شاه معروض داشت
 که در لشکر محمد شاه غیر آصف جاه احدی مصدر امری نمی تواند شد و مبلغ و
 کردار روپیه چه پایه اعتبار داشته باشد که از دولت هندوستان باین قدر
 قناعت توان نمود و کردار روپیه تنها غلام دادن می تواند زرهای ییشمار
 از خانه بادشاه و امرا و مهابتان و تجار عائد سرکاری تواند شد به شرطیکه تابشاه جهان آباد
 که کسی و چهل کرده سافتی زیاده ندارد نهضتی بعین آید نادر شاه باستماع
 این معنی سببش کشته آصف جاه را بار دیگر طلبیده حکم بنظر بند داشت
 او فرمود و محمد شاه را نیز ثانیاً طلب داشته گفت که همه عمله و فعله خود
 را همین جا طلب داشته بخاطر جمع در لشکر ما با استراحت و آرام همراه
 باشند و قمرالدین خان وزیر محمد شاه را نیز طلب فرموده همراه لشکر خود داشت
 و برهان الهیک را مع طها سپ جلا که سردار فرقه جلا و معتمد نادر شاه بود
 پیشتر روانه شاه جهان آباد نمود و شقه محمد شاه در قم نادر شاه بنام لطف الله خان
 صادق که در شاه جهان آباد به نیابت بود بدین مضمون شرف صدر یافت که
 مغایع ابواب قلع و خراین و جمیع کار نجات حواله برهان الهیک و طها سپ

نماید و معاقب اینها نادر شاه مع محمد شاه بطرف دارالخلافه نهضت نمود و تاریخ هشتم ذی الحجه سنه ۱۱۰۵ هجری هر دو بادشاه داخل قلعه شدند روز شنبه که عید الفصحی و هم نوروز بود خطبه بنام نادر شاه در مسجد جامع و غیره مساجد خوانده شد یازدهم شهر مذکور هنگام عصر هندیان مشهور کردند که نادر شاه مرد به مجرد انتشار یافتن این خبر نادانان سفینه فوج فوج فراهم شد بقتل و تاراج قزلباش هست بر کماشتند و تمام شب هر کجا قزلباش را می یافتند می کشتند مگر حقیقت حال بعرض نادر شاه رسید سپاه را امر فرمود که هر کس در مقام خود آرام گرفته بانتقام پسر دازند اگر هندیان بر سر ایشان هجوم آرند مدافعه نمایند غرض قریب هفت صد کس از قزلباش بقتل در آمدند بالجمله چون روز شد و همان آشوب در اشداد بود نادر شاه از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد تا دو پاس قزلباشان قتل عام نمودند می گویند که بعد دوپهر نظام الیهک پیش نادر شاه رفته در استغای امان بعد استیذان و استغفای قصور کتاخانه عرض کرد که اگر شاهنشاهی به بخشش و اگر تاجری به فردش و اگر قصاصی بکش نادر شاه بطرز مطابقه فرمود که بریش سفیدت بخشیدم هنوز حکم امان نفاذ نیافته بود که محمد شاه خود بادولت آمده به نادر شاه گفت اگر سلطنت می خواهی مارا بکش و از سفک دما بند می خدا دست بکش نادر شاه شنیده فی الفور حکم امان داد و از محمد شاه گفت که اعلی حضرت چیزی حسب حال بخوان محمد شاه این بیت بخواند

ویده عبرت کشا قدرت حق را ببین * شامت اعمال ماصورت نادر گرفت

هر کویچه و بازار از اجساد کشتگان متعفن شده بود آخر کو تو ال شهر همه را
 جمع نموده لاشهائی کافر و مسلم را یکجا بسوخت و بریان الیک بعد چندی
 از مرض سرطان و دیعت حیات سپرد و شیر جنک با هزار سوار قزلباش
 که برای آوردن دو کور روپیه پیش صفدر جنک صوبه دار او درفته بود
 مبلغ مذکور آورده رسانید و داخل خزانه بادشاهی کردید و نادر شاه ذخائر بادشاهی
 را بتصرف در آورده از مردم شهر نیز زر حاصل نمود و دختری از احفاد
 شاه جهان بادشاه بحاله نکاح پسر کوچک خود نصرانه میرزا که همراه داشت
 در آورد و صوبه کابل را با بعضی از محاللات پنجاب ملحق بملک ایران ساخته
 تاریخ هفتم شهر صفر سنه ۱۱۰۴ یک هزار و یک صد و پنجاه و دو هجری از
 شاه جهان آباد طبل مراجعت گرفت تمام شد و فترا دل